**جلسه 31**

**سه‌شنبه - 25/۰8/۹۵**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

‌راجع به روایات وقت نماز ظهر و نماز عصر خلاصه عرض ما این شد که برخی از روایات می‌گوید وقت نماز ظهر بعد از زوال بقدمٍ هست. یعنی فئ برسد بعد از زوال به اندازه قدم انسآن‌که نصف ذراع است. برخی از روایات می‌گوید وقت نماز ظهر این است که فئ برسد به اندازه دو قدم. ما حمل بر مراتب فضل کردیم.

اشکالی که ممکن است بشود این است که در صحیحه عبید بن زراره می‌گوید سألت اباعبدالله علیه السلام عن افضل وقت الظهر قال ذراع بعد الزوال قلت فی الشتاء و الصیف سواء؟ قال نعم. گفته می‌شود که آقا! این عرفی نیست که یک حدیث می‌گوید نصف ذلک احب الیّ. معتبره ذریح محاربی. یعنی نصف ذراع. نصف ذراع یعنی قدم. احب الی. اینجا می‌گوید که ذراع افضل است. یعنی مثلا یکی می‌گوید نیم ساعت بعد از اذان ظهر افضل است نماز ظهر بخوانی نه یک ساعت بعد از اذان ظهر، یک روایت دیگر بگوید یک ساعت بعد از اذان ظهر افضل است نماز ظهر بخوانید. خب این‌ها جمع عرفی ندارند.

به نظر ما عرف باز جمع می‌کند بین این دو خطاب. این صحیحه عبید بن زراره که می‌گوید افضل وقت الظهر قال ذراع بعد الزوال یعنی از این بیشتر تاخیر نیندازید. افضل است بالاضافة الی وقت متاخر. زمان بعد از آن. منافات ندارد که یک افضل از این هم ما داریم و آن این است که قبل از بلوغ ذراع، همین که نصف ذراع رسید سایه، نماز ظهر را بخوانید.

این جمله‌ای هم که بود که فی الشتاء و الصیف سواء؟ قال نعم، با روایت کشی تعارض می‌کند. که دیروز خواندیم که زراره سؤال کرد از امام، گفت شما فرمودید که فی الظهر و العصر علی ذراع و ذراعین ثم قلتم ابردوا بها فی الصیف فکیف الابراد بها؟ امام جواب نفرمود بعد ابوبصیر را فرستاد که وقتی که سایه شاخص به اندازه شاخص برسد، ‌اذا کان ظلک مثلک، صل الظهر فی الصیف اذا کان ظلک مثلک و العصر اذا کان مثلیک. خب این‌ها با هم تعارض می‌کنند. یکی می‌گوید فی الصیف و الشتاء سواء، ‌فقط بلوغ ذراع کافی است برای نماز ظهر، این روایت می‌گوید در صیف صبر کن تا این‌که این سایه به اندازه شاخص برسد.

ما دو تا جواب داریم:

یک جواب این است که این را هم حمل بر مراتب فضل کنیم. یعنی بگوییم افضل این است که بلوغ ذراع که شد نماز ظهر بخوانید چه در تابستان چه در زمستان. و لکن برای تسهیل امر، بخاطر گرمای تابستان، خب ترخیص دادند در ابراد. ابراد هم معنا شد یعنی اذا بلغ ظلک مثلک. سایه شاخص مثل شاخص بشود، برابر شاخص بشود. این یک توجیه.

یک توجیه دیگر این است که بگوییم این روایت کشی نقل به معنا شده. ما در روایتی در تهذیب به سند صحیح از زراره داریم، یعنی سند موثق، ابن فضال از عبدالله بن بکیر از زراره نقل می‌کند. قال سألت اباعبدالله علیه السلام عن وقت صلاة الظهر فی القیظ، قیظ یعنی شدة الحر، روزهای شدیدا گرم، فلم یجبنی فلما ان کان بعد ذلک قال لعمر بن سعید بن هلال ان زرارة سألنی عن وقت صلاة الظهر فی القیظ فلم اخبره فحرجت من ذلک، حرجت یعنی دچار سختی شدم، ناراحت شدم که چرا جواب زراره را ندادم، فاقرءه منی السلام و قل له اذا کان ظلک مثلک و اذا کان ظلک مثلک [مثلیک فصل العصر. خب مسلم این دو واقعه نبوده. یک واقعه بوده. حالا من در ذهنم می‌آید بعید است دو واقعه. و لو یکی می‌گوید ابوبصیر را حضرت فرستاد، این می‌گوید که عمر بن سعید هلال را فرستاد، یکی می‌گوید قیظ، یکی می‌گوید صیف.

اگر شما هم استبعاد کردید که این دو واقعه باشد، خب این نقل مجمل می‌شود. نقل قضیه زراره اشتباه حجت به لاحجت می‌شود. و اگر گفتید نه، احتمال تعدد واقعه است، بر فرض آن روایت شتاء و صیف سواء؟‌ قال نعم، که صحیحه عبید بن زراره بود با آن روایت کشی که می‌گوید اذا کان الصیف فصل الظهر اذا کان ظلک مثلک تعارض بکنند و جمع عرفی نداشته باشند این روایت موثقه زراره که الان خواندیم مخصوص ایام قیظ حجت بلامعارض است. اگر اشتباه حجت به لاحجت بشود، بگوییم واقعة واحدة، اختلاف شد در نقل این واقعه، که هیچ. از اعتبار می‌افتند هر دو. هم نقل کشی هم نقل تهذیب. ولی اگر شما بگویید نه، چه اشکالی دارد، دو واقعه بود که ما مستبعد می‌دانیم این را...

[سؤال: ... جواب:] بالاخره یک واقعه است دیگه. آن وقت در یک واقعه... آن وقت زراره در یک جا یکی را نقل می‌کند برای یکی، برای دیگری هم جور دیگر نقل می‌کند، این خیلی بعید است.

ما بعید می‌دانیم دو واقعه باشد. اگر یک واقعه باشد می‌شود اشتباه حجت به لاحجت. اگر دو واقعه باشد نه، هر دو حجت هستند. آن وقت نتیجه این می‌شود نقل کشی با نقل عبید بن زراره تعارض که کرد، اگر جمع عرفی نداشت، حمل نشد بر مراتب فضل و استحباب و قائل به تعارض و تساقط شدیم، ‌وجهی ندارد موثقه زراره مبتلی به معارضه بشود. خب این در خصوص ایام قیظ گفته که اذا کان ظلک مثلک فصل الظهر که ما دیروز بر همین اساس گفتیم.

این روایتی که نقل می‌کنند از پیامبر که سندش ضعیف است، پیامبر در ایام قیظ می‌فرمود ابرودا بالصلاة، این روشن نیست ابردوا بالصلاة یعنی نماز بخوانید تا خنک بشویم معنویا؟ چون دارد فان القیظ من حرّ جهنم، من نار جهنم، این از آتش جهنم است این گرمای شدید تابستان و لذا برای نجات از این آتش جهنمی که خدا فرستاده در این دنیا، نماز بخوانید که استعینوا بالصبر و الصلاة. باید معنایش این باشد. نه ابردوا بالصلاة یعنی أخّروا الصلاة الی وقت البرودة.

[سؤال: ... جواب:] ابرودا بالصلاة، کدام معنا را اشکال دارید؟ ... شما می‌گویید ابردوا بالصلاة یعنی ظاهرش این است که نماز بخوانید و با نماز خودتان را خنک کنید. ... همین. صدوق هم عجلوا بالصلاة معنا کرده یعنی نماز بخوانید که نماز مشغول‌تان کند گرما خیلی به شما اثر نکند. آخه کولرگازی که نبود پیغمبر بگوید ابردوا بکولرگازی. خب ابرودا بالصلاة معنایش این است که با نماز و مشغول شدن به نماز و معنویت، اینقدر کم حوصلگی و کلافگی در گرما از خودتان کم کنید. این احتمالش هست.

مطلب دیگری که هست، این را هم عرض کنیم وارد بحث...

[سؤال: ... جواب:] عرض می‌کنم، ابردوا بالصلاة در روایت پیامبر دو احتمال در آن هست. اما در این موثقه زراره معلوم است معنایش چیه؟ چون گفت ما الابراد؟ حضرت فرمود اذا بلغ الظل مثلک فصل الظهر. ... حالا چه می‌دانیم ابردوا بالصلاة... مگر کسی خوشش می‌آمد؟ ... اینی که در این روایت می‌گوید که شما فرمودید که ابردوا معنای ابردوا چیه، ظهور ندارد که بخواهد ابردوا بالصلاة پیامبر را تفسیر کند. ... حالا زیاد عامه نقل کردند ابردوا بالصلاة را ولی حالا سندش ضعیف است و روشن هم نیست که ابردوا بالصلاة معنایش چیه. بله، به قول شما اگر این روایت را مفسر بگیریم، ‌امام ابردوا بها فی الصیف فکیف الابراد بها را معنا کردند. فرمودند اذا بلغ الظل مثلک. ولی کلام پیامبر را معنا کردند؟ این همچون ظهوری ندارد.

مطلب آخری که عرض می‌کنیم و وارد بحث آخر وقت نماز ظهر و عصر می‌شویم:

اینی که در روایت محمد بن حکیم داشت که اول وقت الظهر زوال الشمس و آخر وقتها قامة، آخر وقت نماز ظهر به اندازه یک قامت انسان سایه بشود، و اول وقت العصر قامة و آخر وقتها قامتان.

خب آن فقره اول که آخر وقت نماز ظهر قامة من الزوال که خب آخر وقت فضیلت نماز ظهر را می‌گوید. اما اول وقت العصر قامة این اول وقت نماز عصر را می‌گوید که وقتی سایه رسید به اندازه قامت انسان یعنی به اندازه شاخص شد، مساوی با شاخص شد، اول وقت فضیلت نماز عصر است، خب این تنافی دارد با این روایاتی که می‌گفت اول وقت فضیلت نماز عصر این است که ظل به اندازه دو ذراع بشود. دو ذراع یعنی چهار هفتم شاخص. چهار هفتم کجا، هفت هفتم کجا. خب دیگه این هم یا باید حمل کنیم بر مراتب فضل یا بگوییم بالاخره برای تسهیل بر مردم گفتند حالا صبر کنید تا هفت هفتم، گرم است حالا، یک استراحتی کنید، یک چایی بخورید، وقتی ظل‌تان مساوی شد با خودتان، ظل شاخص مساوی با شاخص شد، هفت هفتم شد، آن وقت بیایید...

[سؤال: ... جواب:] مراد از ظل همان فئ است. ظل اعم است از ظل بالمعنی الاخص و فئ. این مراد فئ است. اصلا بعد از اذان ظهر هر چه هست فئ است؛ بازگشت سایه است. مراد فئ است.

خب این روایت برای تسهیل امر گفت اگر فئ به اندازه مساوی شاخص بشود نماز عصر بخوانید. آن روایت می‌گفت وقت فضیلت نماز عصر موقعی است که چهار هفتم شاخص بشود فئ. با هم جمع عرفی دارند.

و اگر هم قبول نکنید این جمع‌های عرفی ما را، خب این روایت هم ضعیف السند است، عبیس ضعیف السند است، سند، مجهول است، ‌و هم روایت مخالف با روایات کثیره که وقت فضیلت نماز عصر گفت اذا بلغ اربعة اقدام، ‌بلغ ذراعان یا بلغ قدمان. دیگه هیچکس نگفت اذا بلغ قامة الانسان.

خب از این بحث بگذریم.

راجع به آخر وقت نماز ظهر، مسلم نماز ظهر تا غروب آفتاب اداء است.

اما شیخ مفید، شیخ طوسی، ابن براج، ابی الصلاح حلبی، صاحب حدائق، گفتند جایز نیست تاخیر نماز ظهر در حال اختیار از وقت فضیلت آن.

 شیخ مفید در مقنعة می‌گوید که لکل صلات من الفرائض الخمس وقتان اول و آخر. فالاول لمن لاعذر له و الثانی لصاحب الاعذار. و لاینبغی لاحد ان یؤخر الصلاة لاول وقتها و هو ذاکر لها غیر ممنوع منها فان اخرها ثم اخترم فی الوقت، اگر تاخیر انداخت نماز ظهر را مثلا از آن وقت اول و نتوانست بعدا بخواند، کان مضیعا لها فان بقی حتی یؤدیها عفی عن ذنبه. ولی اگر زنده ماند، توانست در وقت دوم که برای معذورین است، نمازش را بخواند، خدا گناهش را می‌بخشد. یعنی عقاب نمی‌شود ولی عادل نیست. فاسق است. گنهکار است. مذنب است. اما عفی عن ذنبه فی تاخیرها. یک ان‌شاءاللهی هم دارد. حالا این ان‌شاءاللهش تیمنا و تبرکا است یا خلاصه از باب تعلیق است. ظاهرا از باب تیمنا و تبرکا است. استفاده می‌کند از ادله که خدا گناه را می‌بخشد اما گناه است ها!.

شیخ طوسی در تهذیب این‌جوری می‌گوید، می‌گوید ان آخر الوقت وقت لصاحب العذر و من لاعذر له فوقته اول الوقت. بعد اخبار را که بعدا مطرح می‌کنیم ذکر می‌کند ادامه‌اش می‌گوید و لیس لاحد ان یقول ان هذه الاخبار انما تدل علی ان اول الوقت افضل و لاتدل انه یجب. ایشان می‌گوید نه این حرف درست نیست که یکی بیاید بگوید آقا! گفت اول الوقت افضل، نگفت اول الوقت واجب. شیخ طوسی می‌گوید آقا!‌ این حرف‌ها چیه؟ این حرف‌ها درست نیست. اذا ثبت آن‌ها فی اول الوقت افضل و لم یکن هناک منع و لاعذر فانه یجب ان یُفعل و متی لم یفعل و الحال علی ما وصفناه استحق اللؤم و التعنیف و لم یرد بالوجوب ما هنا ما استحق بترکه العقاب. این وجوب، وجوبی نیست که ترکش عقاب داشته باشد. هر وجوبی که ترکش عقاب ندارد.

این تعبیرها آخرش یک مقدار سست کرده حرف را. می‌گوید الوجوب علی ضروب عندنا. منها ما یستحق بترکه العقاب و منها ما یکون الاولی فعله و لایستحق الاخلال به العقاب و ان کان یستحق به ضرب من اللؤم و العتب. نفهمیدیم، اگر اولی است، با وجوب چه جور می‌سازد؟ این خیلی این عبارت اخیر برای ما روشن نیست. و لکن گفتند علماء، صاحب مدارک، خود صاحب حدائق می‌گویند شیخ طوسی هم قائل است به وجوب اتیان به فرائض خمسه مثل نماز ظهر در وقت اول که وقت فضیلت است مگر در حال عذر. این‌جور نسبت دادند به آن‌ها.

خب به ابن عقیل هم نسبت دادند، ‌ابوالصلاح حلبی و ابن براج هم که گفتیم، ‌محدث کاشانی هم همین قول را قائل است.

صاحب حدائق هم که خیلی واضح دفاع می‌کند از این قول. می‌گوید آقا!‌ فقه این است. مقتضای روایات این است که بدون عذر حرام است تاخیر بیندازید نماز واجب را از وقت اول.

[سؤال: ... جواب:] فقهیا می‌گوید ما از نظر فقهی قائلیم که واجب فقهی است و گناه است تاخیر آن. ... نخیر. نخیر. ... می‌خواهد بخوابد امروز. این چه استخفافی است؟ ... واجب موسع است. دوست دارد اصلا خوشش می‌آید امروز نماز ظهر و عصرش را ساعت چهار بعدازظهر بخواند. جلسه مهمانی است، گعده است، خوشش می‌آید گعده کنند با فامیل‌ها. این چه استخفافی است؟‌ اما ایشان می‌فرماید نخیر؛ گناه است.

خب شما می‌دانید اطلاقات اولیه که اقتضاء‌ می‌کند نماز ظهر و عصر موسع باشد تا غروب آفتاب، نماز مغرب و عشاء هم موسع باشد تا نیمه شب، نماز صبح هم موسع باشد تا طلوع آفتاب. اقم الصلاة لدلوک الشمس الی غسق اللیل و قرآن الفجر. خب اطلاق دارد دیگه. روایت قاسم بن عروه از عبید بن زراره هم هست: اذا زالت الشمس فقد دخل وقت الظهر و العصر جمیعا ثم انت فی وقت منهما جمیعا حتی تغیب الشمس. ثم انت فی وقت منهما. قاسم بن عروه را ما قبول داریم چون از مشایخ ابن ابی عمیر است.

[سؤال: ... جواب:] حالا دیگه همه آیات همین مشکل را دارد. آقای خوئی می‌گوید اطلاق دارد یک عده می‌گویند در مقام بیان نیست. ... اقم الصلاة لدلوک الشمس الی غسق اللیل، ‌تا نیمه شب. یعنی کل این وقت نماز دارد. ... نه دیگه. در این فتره نماز هست. ... حالا بهرحال. آقای خوئی مسلک‌شان این است که این‌ها قائل به اطلاق هستند دیگه، ‌شما یک فکر دیگری است که این‌ها در مقام بیان از این خصوصیات نیست. حالا ما اصرار نداریم به این مطلب. روایت قاسم بن عروه است و اصل برائت هم هست. در اصل این‌که وقت نماز ظهر و عصر ممتد است تا غروب آفتاب که شکی نیست. بحث در یک وجوب تکلیفی مستقل است به مبادرت. اصل برائت می‌گوید رفع ما لایعلمون. مشروط که نیست اصل نماز ظهر به اول وقت. فوقش یک واجب تکلیفی مستقل است: بادروا. برائت از وجوب مبادرت جاری می‌کنیم. مشکلی نداریم. باید ببینیم صاحب حدائق دلیلش چی بوده بر این فتوی. خب صاحب حدائق می‌گوید آنقدر روایت زیاد است که دیگه ما ماندیم چند تا یش را بگوییم. وقت هم که نیست حالا دو سه تایش را امروز می‌گوییم. بقیه‌اش بماند.

روایت اولی صحیحه عبدالله بن سنان: لکل صلات وقتان و اول الوقتین افضلهما و لاینبغی تاخیر ذلک عمدا لکنه وقت من شُغل او نسی او سهی او نام و لیس لاحد ان یجعل آخر الوقتین وقتا الا من عذر او علة.

دیگه از این واضح‌تر؟ لیس لاحد ان یجعل آخر الوقتین وقتا الا من عذر او علة.

در صحیحه دیگر عبدالله بن سنان دارد: لکل صلات وقتان و اول الوقت افضله و لیس لاحد ان یجعل آخر الوقتین وقتا الا فی عذر من غیر علة.

صاحب حدائق می‌گوید: اگر بگویید خب روایت که می‌گوید اول الوقتین افضلهما. خب افضل یعنی آخر الوقت هم فضیلت دارد، منتها اول الوقت افضل است. خود این قرینه است که واجب نیست. ایشان می‌گوید نه. مگر هر چیزی که افضل بود، یعنی متعین نیست؟ علی علیه السلام افضل القوم بود. متعین نبود زعامت او؟ روایات داریم که: من تقدم علی قوم و فیهم من هو افضل منه، لایزال یذهب امره ؟؟. و روایات دیگر. افضل مگر ما ابن ابی الحدیدیم که الحمد لله الذی قدم المفضول علی الفاضل لمصلحة‌ اقتضاها التکلیف. افضل گاهی باید مقدم بشود. بله، وقت ثانی فضیلت دارد برای مضطرین که جایز هم هست، ‌برای مختارین هم فضیلت دارد، اما وقت اول هم افضل است، ‌باید بروی سراغ وقت اول.

انصاف این است که ما منکر نیستیم که افضل گاهی متعین است. ولی ظهور عرفی اول الوقتین افضلهما چیه؟ انصافا ظهور عرفیش یعنی بهتر است اول الوقتین. اگر می‌خواست بگوید اول الوقتین متعین است، این تعبیر عرفی نبود بگوید اول الوقتین افضلهما. اگر اول الوقتین افضلهما ساکت بود از وجوب و استحباب، می‌گفتیم ظهور و لیس لاحد و لاینبغی لاحد تاخیره در وجوب است و اول الوقتین افضلهما که ظهور در استحباب ندارد، با هم تنافی ندارد. ولی انصاف این است که ما یصلح للقرینیة است. الان شما بیایید بگویید که آقا! امروز برو دیدن فلانی. امروز و فردا وقت است ولی امروز افضل است. امروز بهتر است. چه می‌فهمد عرف؟‌ می‌گوید امروز و فردا وقت ملاقات هست ولی امروز بهتر است. امروز را به فردا واگذار نکن. لیس لاحد، امروز را به فردا تاخیر نینداز. ولی شما اولش گفتی که امروز و فردا وقت است و امروز بهتر است. افضل این است دیگه. افضل است. خب این متفاهم عرفی لااقل موجب اجمال می‌شود لیس لاحد ان یجعل آخر الوقتین وقتا.

برخی اشکال کردند...

[سؤال: ... جواب:] خب اینجا می‌گوید وقت افضل است دیگه. ... بله، ‌حالا این نکته هم در ذهن ما هست. یک وقت می‌گوییم انتخاب علی افضل است، ‌خب این ظاهرش این است که انتخاب دیگران هم جایز است. یک وقت می‌گوییم علی افضل است، می‌شود که انتخابش واجب باشد. اینجا وقتی می‌گویید اول الوقتین افضلهما ظاهرش این است که اتیان به نماز در این وقت اول افضل است. ظاهرش این است. ظاهرش این است. و چون ظاهرش این است و لذا قرینه است بر این‌که لیس لاحد را حمل کنیم بر کراهت.

بعضی‌ها گفته‌اند که خب درست است، ‌لیس لاحد ان یجعل آخر الوقتین وقتا، کسی است که دائما آخر وقت نماز می‌خواند، ‌وقت نمازش آخر وقت است، ‌بعضی‌ها دیدید، تا ساعت ده و یازده نشده، ‌نماز مغرب و عشاء نمی‌خوانند، می‌گوید وقت نمازم نشده، نماز ظهر و عصر هم که چهار و این‌ها می‌خواند، می‌گوید وقت نمازم نشده زودتر از این، ‌این می‌شود که آقا!‌ وقت نمازت را آن موقع قرار نده. اما حالا یک کسی هست یک روز اول وقت می‌خواند، یک روز وسط وقت، یک روز آخر وقت. وقت ندارد نمازش.

این هم به نظر ما عرفی نیست. خود آن می‌گفت و لاینبغی تاخیره عمدا، در صحیحه اولی ابن سنان. و حتی این جمله که و لیس لاحد ان یجعل آخر الوقتین وقتا، ‌و لو وقت موقت، ‌وقت امروز. لازم نیست وقت دائم باشد. وقت امروز نماز ظهر و عصرش را آخر وقت قرار داد. اطلاق این لیس لاحد می‌گیرد این را.

مرحوم آقای خوئی فکر کرده و اول الوقت افضلهما طبق استدلال صاحب حدائق معنایش چیز دیگر است. معنایش این است که نماز ظهر مثلا دو وقت دارد، هر کدام از این دو وقت اولی دارد و آخری، اول وقت اول بهتر از آخر وقت اول است، اول وقت دوم هم بهتر از آخر وقت دوم است. آقای خوئی فکر کرده صاحب حدائق این را می‌گوید. چون آقای خوئی دیده که معنا ندارد که بگوییم وقت اول افضل است از وقت دوم، ‌در عین حال بگوییم وقت اول واجب است. فکر کرده این معنا ندارد. در حالی که صاحب حدائق همین را می‌خواهد بگوید. می‌خواهد بگوید وقت اول افضل است از وقت دوم ولی افضلی است که لابد للمختار من اختیاره. آقای خوئی فکر نمی‌کرده این را بگوید. فکر می‌کرده صاحب حدائق اگر بپذیرد که وقت اول افضل است از وقت دوم، استحباب را می‌گوید. نمی‌شود افضل باشد ولی در عین حال بگوییم واجب است. افضل یعنی فرد دیگر هم فضیلت دارد. و لذا گفته صاحب حدائق می‌خواهد بگوید هر کدام از این دو وقت یک اولی دارند یک آخری. آخر وقت اول و اول وقت اول را حساب کردیم. اول الوقتین افضلهما. اول وقت دوم هم افضل است از آخر وقت دوم. تا منافات پیدا نکند با آن ذیل که می‌گوید حق نداری از وقت اول به وقت دوم تاخیر بیندازی نماز را. در عین حال وقت اول، اولش بهتر است از آخر همین وقت اول.

بعد اشکال کرده. گفته آقا! این چه معنایی است می‌کنید برای اول الوقت افضلهما. اول الوقت افضله یا اول الوقت افضلهما...

[سؤال: ... جواب:] نه. دو تا روایت است. صحیحه دوم عبدالله بن سنان این بود که: و اول الوقت افضله. صحیحه اولی این بود که: و اول الوقت افضلهما.

آقای خوئی فرمود آخه صاحب حدائق! این چه معنایی است شما کردید؟ آن صحیحه اولی ابن سن‌‌‌‌‌‌‌‌آن‌که واضح است اول الوقتین افضلهما می‌خواهد بگوید وقت اول افضل است از وقت دوم. نه این‌که هر کدام از این دو وقت یک اولی دارند و یک آخری. اول وقت اول از آخر وقت اول افضل است، اول وقت دوم از آخر وقت دوم افضل است. صحیحه اولی ابن سن‌‌‌‌‌‌‌‌آن‌که واضح است اول الوقتین افضلهما. این دو وقت را حساب کرده می‌گوید وقت اول بهتر است از وقت دوم است. یعنی وقت دوم هم خوب است ولی این بهتر است. همان اول الوقت افضله هم آقای خوئی فرموده که درست نیست که ما بگوییم اول این وقت اول افضل است از آخرش حتی آن اول الوقت افضله را بگوییم. چرا؟ برای این‌که خلاف روایات است. خود روایات می‌گفت تاخیر بیندازید از اول وقت. می‌گفت صبر کنید تا ذراع بشود سایه. شما می‌گویید اول الوقت افضله یعنی اول وقت اول بهتر از آخرش است. نخیر. کی اول وقت اول بهتر از آخرش هست؟ اتفاقا روایت که می‌گفت تاخیر بیندازید، پیغمبر تاخیر می‌انداخت تا بلوغ ذراع.

بعد فرموده که پس این صحیحه عبدالله بن سنان برای قول مشهور اولی است استدلال بشود. اول الوقتین افضلهما دلیل بر این است که وقت دوم هم جایز است.

خب ما قبول داریم این فرمایش آقای خوئی را که اول الوقتین افضلهما، اول الوقت افضله، ‌این ظاهرش این است که بین این دو وقت، ‌وقت اول افضل است. این مطلب که دو وقت را هر کدام از این دو وقت را برایش یک اولی قرار بدهیم یک آخری. بگوییم اول وقت اول بهتر از آخر وقت اول است، بله، این اصلا عرفی نیست. ولی کی صاحب حدائق این را گفت که ما بعد اشکال کنیم این عرفی نیست. صاحب حدائق صریحا می‌گوید آقا! بله، من قبول دارم وقت دوم هم فضیلت دارد ولی فضیلتش در او کافی است که معذورین در او نماز می‌خوانند. ما هم اضافه کردیم خب مختارین هم آن موقع نماز می‌خوانند که درک فضیلت می‌کنند منتها حتی المقدور باید درک افضل بکنند. صاحب حدائق این را گفت.

فقط اشکال به صاحب حدائق بهتر است این‌جور بگیریم. بگوییم آقا! ظاهر اول الوقت افضله یا اول الوقتین افضلهما استحباب است و لااقل موجب اجمال می‌شود در نهی در لیس لاحد و دیگر ظهور در حرمت پیدا نمی‌کند.

این مطلب را به آن اضافه کنید این‌که روایات با تعین وقت اول سازگار نیست. چرا؟ برای این‌که روایات لسانش لسان ندب است. چند تا روایت بخوانم:

بکر بن محمد می‌گوید: فضل وقت الاول علی الاخیر خیر للمؤمن من ولده و ماله. فضیلتی که وقت اول نماز دارد نسبت به وقت آخر نماز، برای مؤمن از فرزندانش و مالش بیشتر خیر دارد.

این لسان، لسان وجوب نیست.

یا در صحیحه زراره: اصلحک الله! وقت کل صلات اول الوقت افضل او اوسطه او ‌آخره؟ فقال اوله. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ان الله یحب من الخیر ما یعجَّل. خدا دوست دارد کار خیر را زودتر انجام بدهید. این لسان، ‌لسان ندب است. لسان وجوب نیست.

در روایت سعد بن ابی خلف دارد: الصلوات المفروضات فی اول وقتها اذا اقیم حدودها اطیب ریحا من قضیب الآس حین یؤخذ من شجره. حالا یک چوب نی‌آی است. حالا من نمی‌دانم قضیب العاص چه بوده، ‌خیلی خوش‌بو بوده. می‌فرماید نماز در اول وقت خوش‌بو تر است از این عود.

خب این‌ها ظاهرش ندب است.

دو تا روایت دیگر بخوانم تمام کنم:

روایت قتیب اعشی‌ ان فضل وقت الاول علی الاخیر کفضل الآخرة علی الدنیا.

صحیحه زراره: اعلم ان اول الوقت ابدا افضل فتعجل الخیر ما استطعت و احب الاعمال الی الله ما دام العبد علیه و ان قل.

خب این‌ها لسان، لسان ندب و استحباب است. این‌که گناه باشد تاخیر نماز از وقت فضیلت، این با این لسآن‌ها نمی‌سازد.

این راجع به روایت اول.

روایت دوم هم مختصر است بگویم.

روایت دوم که استدلال کرده صاحب حدائق روایت ربعی هست عن ابی عبدالله علیه السلام: انا لنقدم و نؤخر و لیس کما یقال. حضرت فرمود ما هم یک مقدار نماز را زود و دیر می‌خوانیم، و لیس کما یقال، اینی که می‌گویند درست نیست، بعد فرمود من اخطا وقت الصلاة فقد هلک و انما الرخصة للناسی و المریض و المدنف و المسافر و النائم فی تاخیرها. حضرت فرمود کسی که وقت نماز را اشتباه کند این نابود می‌شود. فقط آن‌هایی مرخصند در تاخیر نماز که ناسی هستند، مریضند، مسافرند، نائمند یعنی بقیه مرخص نیستند دیگه. مدنف حالا یا به معنای خون‌ریزی بینی دارد. احتمال دارد به این معنا باشد.

[سؤال: ... جواب:] حال یک نوع بیماری است دیگه.

خب اولا جناب صاحب حدائق! این سندش ضعیف است به اسماعیل بن صدر. ثانیا چرا این‌جوری می‌خوانید روایت را؟ چرا با پیش داوری روایت را می‌خوانید؟ این‌جوری خواند صاحب حدائق: انا لنقدم و نؤخر و لیس کما یقال. تما شد. باز دومرتبه امام شروع کرد: من اخطا وقت الصلاة فقد هلک و انما الرخصة‌ للناسی الی آخر. نه. این‌جوری بخوانید: حضرت فرمود: انا لنقدم و نؤخر، ‌ما هم گاهی نماز را زود می‌خوانیم گاهی دیر می‌خوانیم، ‌و لیس کما یقال، مقول این قول، ‌کل این جمله‌ای است که بعد آمد. این حرف‌هایی که بعضی‌ها می‌زنند درست نیست. چی می‌گویند؟‌ بعضی‌ها این‌جور می‌گویند. من اخطا وقت الصلاة فقد هلک و انما الرخصة للناسی و المریض و المسافر و النائم فی تاخیرها. بعضی‌ها این‌جور می‌گویند، می‌گویند فقط معذورین مرخصند در تاخیر و کسی که وقت فضیلت نماز را مراعات نکند هلاک می‌شود. نه آقا! لیس کما یقال. این درست نیست. انا لنقدم و نؤخر. خود ما هم گاهی نماز را دیر می‌خوانیم. محمد بن مسلم می‌گفت گاهی می‌آمد خدمت امام باقر علیه السلام. من نماز نخوانده بودم ایشان نماز خوانده بود. بعضی موقع‌ها بر عکس. من نماز خوانده مانده بودم، نماز ظهر و عصر را خوانده ماندم، ظاهرا نماز ظهر و عصر را هم با هم، آن وقت می‌دیدم امام می‌فرمود نه من هنوز نماز نخواندم. بلند شوم بروم تطهیر بکنم، ‌رفع حدث بکنم می‌آیم نماز می‌خوانم. انا لنقدم و نؤخر و لیس کما یقال بقیه‌اش بشود مقول قول.

و اجمالش هم کافی است که این روایت قابل استدلال نباشد.

این دو روایت. البته روایت بیش از این است. حدودا پانزده روایت هست غیر از این دو روایت، سیزده روایت است. بعضی از روایاتش مشکل تر از این‌ها است که جوابش را به این سادگی بتوانیم بدهیم و لذا می‌گذاریم برای بعد از تعطیلات روز یک‌شنبه چهارم ربیع الاول.

اللهم کل لولیک الحجة الحسن صلواتک علیه و علی آبائه فی هذه الساعة و فی کل ساعة ولیا و حافظا و قائدا و ناصرا و دلیلا و عینا حتی تسکنه ارضک طوعا و تمتعه فیها طویلا.

و الحمد لله رب العالمین.